

رئالیسم سبز

- عنوان کتاب: دوچرخه سبز
- نویسنده: محمدرضا یوسفی
- ناشر: به نشر
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۸۰ صفحه
- بها: ۲۲۰ تومان

○ فرشته سنگری

می‌دهی؟ با ابرها؟» (ص ۱۶)
از توقف طولانی و استراحت دوچرخه‌سوار در طول مسیر خبری نیست؛ فقط وقتی می‌خواهد شیری را که چوپان برایش آورده است، بنوشد. یا لحظه‌ای که مشت‌آب به صورتش می‌زند، توقف می‌کند، اما فقط لحظه‌ای و نه بیشتر. تصاویر زیبای طبیعت‌اند و حاکم بر فضای داستان را می‌گیرد و تلخی فقر رنگ می‌بازد.

«دوچرخه‌سوار از پیچ جاده گذشت. سمت راست او دره عمیقی بود که تا ته آن سبزه و گل‌های رنگ به رنگ روئیده بود. چوپانی با گله‌اش از دره بالا می‌آمد. با صدای نی چوپان، برگ‌های سبز و بلند سر تکان می‌دادند چوپان برای دوچرخه‌سوار کاسه‌ای شیر آورد. شیر از ابرهای آسمان سفیدتر بود. دوچرخه‌سوار احساس کرد تکه‌ای از ابرها را نوشیده. مزه شیر سفید با دوچرخه‌سوار بود و می‌رفت و برای چوپان دست



«چیمن» یک نوجوان کرمانشاهی است، او با آرش که از شهر دیگری آمده، دوست می‌شود. چیمن در آرزوی داشتن دوچرخه‌ای است. او کار می‌کند و پول‌هایش را پیش آرش پس‌انداز می‌کند تا دوچرخه‌ای شبیه دوچرخه سبز آرش بخرد. آرش و خانواده‌اش از کرمانشاه نقل مکان می‌کنند. آرش پیش از رفتن دوچرخه‌اش را برای چیمن می‌گذارد...

توانمندی یوسفی این بار در پی روایت یک اثر رئالیستی به کشف شکل دیگری از روایت رئالیستی منجر شده است؛ داستانی واقع‌گرا که سیالیت دارد. نویسنده با کاوش در امکانات داستان و ایجاد ابهام در آن، طرح سنتی رئالیسم را دگرگون کرده است. او با استفاده از اصل جابه‌جایی سیالیت جهان داستان را نسبت به جهان واقعی نشان داده است. در آغاز هر بخش قسمت‌هایی دیده می‌شود که با حروف ایتالیک

تکان می‌داد.» (ص ۲۰)

در این اینجا همان طور که دیده می‌شود آشنایی زدایی از کلمه ابر با نوشتن آن صورت گرفته است ابرها در جاهای دیگر متفاوتند یا «مانند گله‌ای قوچ که به جنگ هم می‌رفتند» (ص ۳) در جای دیگر «مانند گل رز سفیدی که آرام آرام به سوی خورشید می‌روند.» (ص ۱۶) و یا «مانند کلاه سیاهی هستند که تا روی جاده و بالای دره پایین آمده‌اند.» (ص ۴۶)

این قطعات که با حروف ایتالیک نوشته شده با تصاویر ذهنی خود، نظام خطی روایت را بر هم می‌زنند. خواننده می‌کوشد بین این قسمت‌ها و روایت داستان، ارتباط برقرار کند. فرجام داستان این قطعه‌ها را به هم پیوند می‌زند، اما پیش از آن خواننده دوچرخه‌سوار را نمی‌شناسد پس نمی‌تواند طبق روال

نوشته شده است. فضا سازی این قسمت‌ها نیز با متن داستان متفاوت است. نویسنده در این قسمت از تصاویر ذهنی زیبا استفاده کرده است. در این قطعات که مانند نوسانات ذهنی خارج از سلسله حوادث دنیای متن عمل می‌کنند، حرکت دوچرخه‌سواری توصیف می‌شود که در تابلویی از طبیعت، رازگونه و خیال‌انگیز و سبک، اما مصمم حرکت می‌کند: «دوچرخه سوار تند و تیز پا می‌زد. عرق از سر و رویش می‌بارید. در ته آسمان ابرها مانند گله‌ای قوچ بودند که به جنگ هم می‌رفتند... دوچرخه‌سوار عرق ریزان پا می‌زد و به سوی ابرها می‌رفت» (ص ۳)

حرکت دوچرخه‌سوار، پرواز گونه توصیف می‌شود: «کشاورزی که زمین را شخم می‌زد، تا چشمش به دوچرخه‌سوار و ابرها افتاد، گفت: با ابرها مسابقه

ضرورت درونی ساختار داستان، این طور ایجاب می کند که نشانه های مختصری از ویژگی شخصیت و نحوه زندگی چیمین و خانواده اش داشته باشیم. نویسنده با گزینش لحظه هایی از رخداد های زندگی یک پسر نان خشک جمع کن (نان خشکی)، شکل تازه ای از زندگی و تلاش افراد این گروه از جامعه ارائه می دهد

دوست می شود.

دوستی آنها برای خرید دوچرخه برای چیمین، تبدیل به همکاری می شود. آرش به او کمک می کند تا او نان خشک بیشتری جمع کند (ص ۳۵) - اما به شرطی که این همکاری در دسرساز نشود - از طرفی آرش نیز برخلاف تصور چیمین توانایی جمع کردن پول را ندارد. او پول های چیمین را مخفیانه خرج می کند. می بینیم که تعهد دو شخصیت داستان نسبت به زندگی و دوستی قابل قبول است. شخصیت ها خالی از هرگونه قهرمانی زندگی باورپذیری دارد. حالا پول های چیمین خرج شده اما آرش از زبان چیمین شنیده است که «پول نان خشک مثل نان خشک سفت است و از گلوی هر کسی پایین نمی رود» (ص ۵۵) به همین علت؛ آرش هنگام رفتن از کرمانشاه دوچرخه اش را برای چیمین می گذارد؛ و از این طریق با من برتر خود بیعت می کند. آ در فرجام داستان نیز برای چیمین فقط داشتن دوچرخه هدف نیست، بلکه طبع و منش بزرگوارانه برای او ارزش والاتری دارد. او نیز با من برتر خود بیعت می کند، به این طریق، هیچ کدام از شخصیت ها دچار آسیب نمی شوند. سرانجام دوچرخه سبز موجب نجات و برقراری مجدد دوستی آنها می شود. در اینجا رئالیسم به هدف خود که سیر تکامل انسان و سازگاری و تکامل پذیری انسان است، تقریباً رسیده است. عظمت انسان ارزشی به مراتب بالاتر از اهداف مادی او دارد.

چیمین در زبان کردی، به معنی چمن است. حرکت چمن با دوچرخه سبز، در فصل بهار، تمثیلی از رویش است. طبیعت زیبا که چمن را در خود پناه می دهد، او را از اندوه تهی می کند. جاده به مثابه گذر از مسیر آرزوها و تکوین شخصیت چیمین عمل می کند، و در این راه، باران تنها آرزوی او را که داشتن دوچرخه ای بوده است، می شوید. او حالا در جستجوی شخصیت خود و حفظ دوستی اش است. کشمکش با جامعه (دوچرخه فروش، دربان و کاک قدیر و...) به ستیز با خود تبدیل می شود. این واقعه خیلی سریع به وقوع می پیوندد. چیمین از این ستیز سربلند بیرون می آید. جامعه ای که فضای ناسالم دارد، مانع از رفتار بزرگوارانه او نمی شود. او می کوشد دوستی هدر رفته و پایمال شده اش را (ص ۶۷) نجات دهد. آرش که دوستان سبز خود را ترک کرده بود، باز آنها را در کنار خود می بیند و دوچرخه سبز چیمین.

پانویست:

- ۱- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به روش شناسی نقد ادبیات کودکان، محمدی، محمد هادی سروش، ص ۱۰۰
- ۲- ایلگتون، تری: پیش درآمدی بر نظریه ادبی، عباس مخبر، ص ۱۱۵
- ۳- همان، ص ۲۵۱
- ۴- همان، ص ۲۵۰

پیشین (سنتی) بنشینند و داستان را با خیال راحت بخواند و نظاره گر حوادث باشد، بلکه خود در تکوین اثر شرکت می کند. در بخش آخر دوچرخه سوار پشت در است، در خانه آرش را می زند، و آرش که در باز می کند می گوید: چیمین تویی؟ این سبک نوشتار و انطباق دو شخصیت (دوچرخه سوار و چیمین) حضور فعال خواننده را طلب می کند.

ضرورت درونی ساختار داستان، این طور ایجاب می کند که نشانه های مختصری از ویژگی شخصیت و نحوه زندگی چیمین و خانواده اش داشته باشیم. نویسنده با گزینش لحظه هایی از رخداد های زندگی یک پسر نان خشک جمع کن (نان خشکی)، شکل تازه ای از زندگی و تلاش افراد این گروه از جامعه ارائه می دهد. حوادث کوچکی که در داستان می آیند و می روند (دزدیده شدن فرغون چیمین، انفجار گاز، دزدیده شدن دوچرخه دوچرخه فروش)، از نابه سامانی های اجتماعی خبر می دهند. «خواننده یقیناً در خلأ با متن برخورد نمی کند. همه مخاطبین دارای جایگاه اجتماعی و تاریخی هستند. افق تاریخی، اجتماعی خواننده را نمی توان نادیده گرفت.»^۱ یوسفی فقط داستان را روایت می کند. داستان بستری از اجتماع را نمایان می کند و خواننده خود می تواند درباره آن فکر کند. نویسنده بر دیدگاه و موضع خاصی پا نمی فشرد و خواننده، مستقیم مورد خطاب قرار نمی گیرد. راه حلی هم که ارائه می شود،

عاطفی

روانی است.

نورمن. ن. هولاند

که از دنباله روان فروید است،

آثار ادبی را عامل به حرکت در آوردن

بازی متقابل تخیلات ناخود آگاه و دفاع

خود آگاه در خواننده می داند. «اثر با استفاده از ابزار

صوری، انحرافی، عمیق ترین نگرانی ها و امیال ما را به معانی

مقبول اجتماعی تبدیل می کند. اثر اگر نتواند با بهره گیری از قالب و زبان

خود، این امیال را تطبیف کند؛ و برای ما امکان تسلط و دفاع برجای نگذارد،

مقبول نمی افتد؛ و اگر فقط واپس زنی های ما را تقویت کند نیز به همین ترتیب

مقبول نخواهد بود.»^۲ چیمین در آرزوی داشتن یک دوچرخه است به حدی که

حتی در خواب هایش نیز دوچرخه سواری می کند (ص ۵۲) او تسلیم فقر و جبر

جامعه خویش نیست و می خواهد با تلاش و کار، برای خود دوچرخه ای بخرد. او

مزد حاصل از کار خود را به آرش می سپارد، چرا که خود توانایی اندوختن پول را

ندارد. آرش نیز با طبقه خود همگونی ندارد و از شرایط محیط و خصوصیات

طبقه ای خود، چندان تاثیر نمی گیرد و علی رغم اختلاف طبقاتی اش با چیمین